

۲۹۹  
 حمد خدا را که در ظل کلمه توحید و آیت باهره تغزیه بفضل  
 رب مجید نفوس مبارکی مبعوث و مؤید گشته اند که حسن  
 میثاق را ارکن رکینند و بنیان عهد و پیمان را بنیاد کما  
 متین جنود شهرات را رادع عظیمند و زوابع اودا<sup>مات</sup> را  
 دافع مبین این معلوم و واضح است که مهر ختمی را  
 در عالم وجود هجوم شدید تحقق و هر سرغینه متین را  
 امواج کبیر مصادم و مکر چنین بنیان پیمان را ناقصا<sup>ت</sup>  
 در نهایت قوت پیدا خواهد گشت و چنین میثاق  
 قدیمی را مقادمانی در غایت قدرت موجود خواهد کرد  
 بحر محیطا هر چه وسیع تر است طوفانش عظیم تر است  
 و بنیان هر چه متین تر است معرض شداد و احوال<sup>خف</sup>

بیشتر است و ایوب میزان امر الله و حفظ و حیانت  
 دین الله و سلامت اجزاء الله و نجات عباد الله و حصول  
 کلامه الله و نشر نعمات الله منوط و مشروط بایات و  
 رسوخ بر عهد و میثاق الله است و اگر چنانچه مقدار  
 جزئی و مبنی و سستی حاصل گردد جمیع امور منقوص  
 و مختل میگردد حال بعضی از نفوس باطنی الخیال در  
 فکر نقش کسر عهد الکی و فسخ و قطع بیان عظیم رحمان  
 افتاده اند و بیکان خویش تیری حاصل خواهند نمود  
 فبئس ما هم یفعلون سوف تریم فی شران مبین  
 در مترکه ای حسنا کتاب الله گویند و کوی یوم نعفی الله  
 کلام من سعت بر زبان رانند دمی عصمت منکوره است

و خطا و سهو ممکن و نامول است گویند و قیاس  
 بتوحید بنیالماهر بیا لایند لکن در حقیقت تو همین کج غیر  
 خواهند رب و حمید را شرک نباشد بر زبان رانند  
 و باین کلمه تخلص از زبان و تشویش افکار هرا دارند  
 کلمه حق آرید بها الباطل همین است چه که جمال الهی  
 روحی لعبته الالهیه فدا شرک و شبیهه خفراست  
 بلکه عبودیت لایه و پرستش بزارش مستغ و محاسن  
 فانه وحده احب ان بکون محبوبا اعالمین و معصود  
 العارفين و لکن اهل شبهات باین اشارات  
 مقصودشان تشبیه کلمه الله و تفریق حزب الله  
 و تحقیر عهد و پیمان حضرت رحمن است تا نفوس

ضعیفه را بر خرف قول متزلزل کنند و چون تصویری چنین  
 بخاطر گذارند مسئلت خصمت پیش آرند و حال آنکه  
 مدعی خصمتی در میان نه و چون این را از تنهی سست  
 عنه این کنند شهود و بیان را از بنیان انکار کنند  
 باری اصل اساس این اشارات و شبهات را میراث  
 از غیر گیرند که در صحیح بخاری که کتاب حدیث مسلم  
 صحیح اهل سنی است مذکور است و روایتش ثقات  
 و صحیحش بری از شبهات مرقوم و مذکور است که  
 حضرت رسول روح العالمین له الفداء در وقتی که  
 آثار صعود بروجه مبارک مبادیش نمودار شد یعنی  
 روی تابناک بر افروخت فرمود کما غد و قلی حاضر

۲۷۳

نمائید که چیزی مرقوم و بیان نمایم من بعد من کراهت  
 و دستور العمل نمائید عمر حاضر بود گفت حسبنالکتاب  
 الله بعد بعضی از اهل بیت گفتند اطاعت امر  
 نمائید و قرطاس و قلم حاضر کنید خلیفه ثانی استغفر  
 بربان راند که ان المرء الیهجر یعنی حضرت از شدت  
 مرض میزدان میگوید لغو بابت من القول الباطل  
 التخیف باری این کلمه حسبنالکتاب الله را ابتدا  
 عمر ادا نمود و امت اسلام الی الان بویا این کلمه  
 مبتلا کسیکه از جمیع اکواری و ادوار و دواج و دسایس  
 و دسائیس و افعه بخیر گمان نماید که قائلین حسبنالکتاب  
 کتاب الله در این کور هست و بس دیگر بیاید

داند که همیشه باین وسوسه و وسایل سرخا مل در دین اند  
 و شرعیت است و واقع گشت که بنیان امر متزلزل گردد  
 و حال این اقوال از اسرار خفیه بعضی سبک است <sup>است</sup> مختار  
 که خویش را از دوستان بشیرند و اگر گواش یابند  
 تلقین می نمایند مقصود این است که انجناب  
 موأطب بوجه که مبارک ضعفا را مضطرب و متزلزل  
 نمایند و شب زود در تنگی و توشیح عهد الهی در  
 قلوب یاران بکوشید بقسمیکه اگر افواج نقص  
 چون امواج و لوا از آسمان برسند نتوانند زخمه <sup>و مل</sup> حاصل  
 نمایند فانک مؤید من هذا المقام نسئل الله ان  
 یضیی بک آفاق قلوب المقبلین شرح

## هو ترتيب الترتيب

يا أبناء الملكوت ان سلطاني الملكوت قد استقر على ربة  
 الناسوت واني شمس جوامع الآيات قد طمعت وها  
 من افق الجبروت الغرة لها والطلقة لها والعظمة لها وان  
 استضاء بنو داود استضاء من فيض جودها وان ربة  
 الجود الموعود في التورية ولبسان داود قد ساق اجواق  
 ملكته وافواج كتائبه وبركة الى مشارق الارض ومنازل  
 البسيطة ونزلوا في ميادين الكافح ومعتكز النزال  
 وجموع الحراب الظلمات وجنود النسلات بلعات  
 ساطعات فخرها منهم التي خوف وكبروا منهم الزكوا  
 واستضاءت الارباب واطفاء وجبال السماء وتطلمعت

الأنوار واكتشف الظلام بسطوع نور انبثاق من الشجرة  
 المباركة في فردوس الرب الجليل وتمثل وجه المخلصين  
 وتماثل حسن الرّياضيتين واغترز جوه النسيمين وكم  
 لله رب العالمين وانتم يا ابناء الملكوت مثلكم انطق  
 به روح القدس في انجيل الجليل ان امير الكرم مدّ يده  
 رحناء فرنيّة بجميع النعماء والالاء وفيها ما تشتهي النفس  
 ولذبة اعين الاصفااء وتخلو اية ذائقة الوجهااء وتفرح  
 قلوب لانقياء ودعا اليها الكبرياء والامراء والعلماء فلما  
 اتى المبعثات واعتدت الاوقات من الذنوب متنوعة فاجم  
 المدعوون عن كهنود واطهر العذر الموفور وناخروا عن الرقة  
 المفرد والورد المورود عند ذلك نادى امير كل كبير وصغير  
 وقريب وغريب واجلسهم على المائدة واطعمهم من الذ



الطعام بأوفر انعام وعظم اكرام حيث ان الوجاه ما كان  
 لهم نصيب من ملك النعماء واما الطائفة الاخرى كانوا  
 اهل لتلك الآلاء وانتم يا ابناء الملكيت في تلك  
 الارجاء انتم مع والاشقاء الواسعة بما كنتم اهل لهذه  
 المنح الرحمانية والتعظيم الربانية بعث الله اليكم نفاء زكية  
 تهديكم الى هذه المائدة القدسية السماوية وتذكركم الى هذه  
 الانوار استاطعة من ملكوت ربكم وانفيضات انوار  
 من سما جبروت باركم فيا فرحاً لكم من هذه المواهب ويا  
 سروراً لكم من هذه الرغائب ويا طرباً لكم من هذه النواهد  
 ويا طوبى لكم من هذه الانطاف التي هي نسمة الله في حفظ  
 كل نائم وروح الله يحيى كل عظم رميم ملك استبشروا  
 استبشروا استيقظوا استيقظوا فوف تمت

هذه الروح المحيية ملا روح وبهرمة الأنوار الكاشفة  
 للظلام هيألتهم تعطر من ملك الروح وبشارة  
 لكل بصيرة تنورت من هذه الأنوار في الخواتم والقوارج  
 هو الله

يا من انجذب بتفحات نبتت من رياض موهبة الله  
 قل قد فتح الله بيد القدرة والقوة ابواب النجاح ونادي  
 منادي الأفراح حتى عدا الفلاح يا جواهر الأرواح في  
 اصداق الأشباح فابشروا بهذا اليوم المشهود والورد  
 المورود والنور الممجد من فضل ربكم الودود ما انتدب  
 ان النار الموقدة في الشجرة المباركة بسينائية قد تلتقي  
 ليسبها وارفع زفيراً وتسبح شعاعها وتلأضياها  
 واحاطت حرارتها مشارق الأرض ومغاربها وانك انت

يا ايها المستبشر بهذه النعمة والمبشر بهذه الرحمة فاشرح  
 صدرًا ونفسًا فبأيتهايك الله مبشر هذه النعمات التي  
 تعطرت منها الآفاق فبغرة ربك ان رأيتك لموت الأبي  
 يصلين عنك من الآفاق التي وبنا طوبى لك طوبى لك  
 يا ايها المنادي باسم الله بشري لك يا ايها المنجذب الى  
 الله طوبى لك يا ايها الناطق بذكر الله بشري لك يا من  
 اتيك روح القدس من السموات العلى فاشد ذاتًا  
 واستفخرًا وقرعًا وطبغًا واشرح صدرًا بما  
 اتيك عناية المنحة العليا التي ستدبح وتضيئ كالزهرة  
 الزهراء والشمس البهراء في آفاق غرا ومطالع الوجود  
 ومشارك الشهود وغيبك الماكوت في سائر الغبراء و  
 البهائم عليك وعلى الوجوه التوراء التي ترزيت بنشرة

الرحمن في تلك العدة العليا ع

هو الله

ای سالت سبیل بی هر چند از بقعه مبارک بنیاد  
 و گیر مسافرت بینائی ولی از فضل جمال مبارک امیدم  
 که من استه والی الله باشد در کل احیان بیاد تو مشغول خواهم  
 بود هر چند بجد و درود و جوشوی ولی افضل حق  
 بروم نزدیک و حاضر حضور خواهی بود شکر کن حق که چنین  
 موهبتی مختص گشتی و چنین عنایتی مویده لعنة الشرف  
 بهذه المروضة الغناء والحبنة التامة العليا موهبة  
 يعطيك فيها حقائق مقدسة في عالم الانشاء طوبى  
 لك ثم طوبى من هذه الموهبة العظمى والبهاء عليك  
 وعنا كل من ثبت على شياق الله ع

ای دو برادر و و پیکر حمد خدا را که جبال و تلال و دشت  
و صحرا و دریا را طی و قطع نمودید و بمطائف ملاء اعلا رسیدید  
و رخ باین استان سودید و کوی موهبت از میدان پرورید  
و آیامی چند در این بقعه مبارکه زیست فرمودید و بمواهبی  
فائز شدید که نشانی از زوی اصفیا بود و غایت آمال اولیا  
پس شکرانه این الطاف دامن بکریمت زنید و بفرمی  
شدید در خدمت امرالله بکوشید و خدمت امرتخلیق  
باخلاق حق است و تشبث بعروة الوثقای خیمت  
مطلق و آن ظهور شیم در فضیله و انصاف بصفات شریفه  
و اشتعال بنار الله الموقدة و انجذاب بنفحات الله المنعمه  
تا در هر شهر که باشید بجمع صفات شهره آن دیار گردید و

البحاء عليك وعكلك ثابت قديم ع ع

اي رب هذا عبد حشر بين يدي عبادك وطلب الخسوف  
 في محفل الذي بياها لاجتماعك يستقيهم من رحيق ختمه  
 مسك حبتك وذوقه حلاوة ذكرك ورائحة طيبك  
 ولونه دم سفوح في محبتك سفوح في سبيلك اي رب  
 اجتمع في ذلك المحفل نفوس مستبشرة وجوههم بانوار  
 محبتك صدورهم مشرقة بذكرك قلوبهم منجذبة الي  
 جمالك كينوناتهم مستضيئة من انوارك حقانهم  
 مستفيضة في اسرارك ارواحهم لطيفة بابات عز  
 قدسك حسانهم مهتزة بنفحات الشفاك اي رب  
 اجعل جمعهم عقدا الثريا في ملكوت الاسماء وايداهم ايداف

اللآلى النوراء فى سمط الزائد الغراء، وقلوبهم تحدة  
 باياتك الكبرى ونفوسهم متعشة بنفحات القدس فى  
 هذا المحفل الاسمى ولسنهم لسانا واحدا ناطقا بالشناء  
 وقلوبهم كبراوا واحدا متموجا بارياح تهب من ملكوتك <sup>بهي</sup> لا  
 وسرورهم متعجا بنسائم تتمر من فردوس جلالك <sup>الاعلا</sup>  
 اى رب ثبت اقدامهم على ذكرك وقو ظهرهم على <sup>متك</sup> عبادك  
 وفرج كرمهم بلطفك وذكرهم باياتك واجعلهم <sup>ط</sup> حيا  
 الهامك ومطالع امارك ومشارك انوارك ومو  
 ثناك ومشاعل محبتك وسرج معرفتك وبنوم  
 سماء عبوديتك وكواكب افق رقيبتك انك انت  
 الموفق الموثى العزيز الكريم خ ع

از حوادث تازه اینکه در مدینه کبیره فتنه و فساد و فتنه  
 و نفاق جمال الدین و شیخ احمد و آقاخان و چند رفقا  
 و کیرشان واضح و مشهور شد و علی العجالة بعضی  
 از آنها را گرفته اند و اوراق فساد از خانه ایشان  
 بیرون آمد از قرار روایت از مهر جو فساد در آن  
 اوراق بوده است از جمله مذمت بی نهایت ابدی  
 و اولیا و اموات این مسلمانان دو سال قبل از این از اینجا  
 بظهران خبر فرستاده شد که این جمال الدین بمدینه کبیره  
 آمده و دو داماد یکی وزرای سیار و یحیی او کشته اند  
 این نفوس چون بنای فتنه و جمیع صحبت و ذکرشان  
 فساد و فتنه است جز دلوله و آشوب حالی نبینند  
 و بغیر فساد و عناد مقابلی ندارند در مهر مرکزی از مراکز

ایران در همین از دولت و ادبای امور



عالم قدم نهادند علم خلاف برافراختند و انواع فتن  
 و فساد انداختند از هر مرز و بومی دور شدند  
 و از هر خطه مطرود حال در آن نقطه اجتماع کرده  
 و شبهه نه که اساس فساد جدیدی در حق دولتین مطمئن  
 خواهند گشت و البته ستر نهانشان بروز کند و راز  
 درویشان شیوع یابد ما را خوف چنان است که  
 چون پردشان دریده گردد و فتنه شان بجز وضوح  
 رسیده شود آنوقت خشک و تر بسوزد و مصیبت  
 در دام هبتان افتد چه که آنوقت خواهند گفت که شیخ  
 احمد و آقاخان بانی بودند و بیکر نکویند که این دویه  
 بخت و اماند یکی هستند و با بهائیان دشمن و اعدا  
 خون بهائی بنوشند و در هم بنیان الهی بکوشند

عداوت این نفوس با بانیان شهره آفاق گشته  
 و شهرش بسج طباق رسیده باری جمال الدین  
 و این اشخاص دست بهم دادند اول در صد این  
 اوارکان افتادند و شب و روز در محافل و مجالس  
 بزم منت و کنویش با برخواستند و اقراهای بسیا  
 آبدار زدند حتی اوراقی با سم ما خوداشت کردند و در  
 دست هر کسی دادند و در دوائر حکومت در هر روزی  
 حق یافتند انگیختند و اساس فساد ریختند و این  
 اوارکان بکجا سکوت نمودند و ابداً حتی بمداخله برنگزیدند  
 توکل بر خدا نمودیم و از غیر طجاء و پناهی نگواستیم و سر  
 تسلیم گزاشتیم و با و پیوستیم و از نادون بیدیم  
 و در این گوشه اوارکی خریدیم چون از فساد درختی

این عباد فائده و عمری ندیدند و میوه ارشتر امید بکنند  
 در غر فساد های دیگر در حق دوان معظمه افتادند و باطن  
 مخایره کردند تا آنکه در دام تر و بر خویش گرفتار شدند  
 ولی مبادا که در آنجا باز کار شسته باده کرد و منفذ  
 مستح معام و ممتاز نکرد باز مثل نکایت طراز  
 شود شما بخلهای لازم این کیفیت را عرض نمایند  
 و درست تغذیه کنید که این نفوس عداوتشان با ما چون  
 شقاوت شیطان مشهور جهان است هم بر بیرون  
 قانع و کن بر بیرون قما یعملون از فضل و عون الهی و  
 صون صیغه امید داریم که حضرت شهریار عدالت پرا  
 در جمیع احوال نصرت فرماید و اعدایش را مشهور و  
 خیر خواهانش را منصور فرماید و روز بروز دولتش را

قوی و صوتش را شدید فرماید چه که فی الحقیقه در  
 این سنین اخیر نهایت عدل و انصاف را مجری فرموده  
 و حسن نیت خروانی و طبیبی طینت جهان بینی مثل  
 مهر روشن آسمانی ظاهر و آشکار گردید و هم چنین  
 در این ایام اخیر کمال ثبات در مرکز نهایت سلطنت و ربوب  
 عظمی ایدیه الله و شیده الله در حق مستطادمان ظاهر و مشهور  
 گردید رب اید مرکز السلطنة القاهرة و محرکه  
 الحكومة الباهرة بتأییداتک النخاهرة و توفیقاتک  
 الکاملة انک انت القوی المقدر العزیز والبهائم  
 علی اهل البهائم اجمعین سرخ  
 هو الله  
 ای اجبای الحقی کور خلیم است و اشراق شدید و

عصر خداوند چید اسکان در حرکت است و اکنون  
 در وجود بشارت تعاقب کائنات در شوق و  
 شورند و ذرات موجودات در طرب و سرور ارواح  
 در نور و نشاطند و اجباب در خلق و نجات انوار در  
 سموع است و آثار روشنی بخش آفتاب صیت  
 بزرگواری جمال قدم جهانگیر گشته و غیر عظمت حضرت  
 آتش بیع محافل عالم بذكر اسم اعظم فرین و  
 کل جامع احم خیر نور سیرا گرم سحر شرق از  
 انوارش منور است و غرب از انوارش معطر  
 بسط خبر از فیض تابش گلشن است و نسج  
 رفیع خنجر از نور آفتابش و شن حقیقت کل  
 شی در حشر و نشر است و کیونست کل شی در شوق و

شور اشجار طیبه در شود و نماست و انمار لطیفه پرست  
 و صفای علم میثاق است که منشور بر آفاق است دریا  
 عهد و پیمان است که موجبش به پایان است و  
 طوفان نشد در نهایت شدت و طغیان و مزلزلان  
 جمال و دم روحی استبصار الفدا در این کور عظم بر جمیع اجزا  
 حجت را بالغ و رحمت را سابق و نعمت را سابق و  
 برهان را واضح و دلیل را آخ فرمودند در کتاب اوست  
 که ناسخ جمیع الواح و زبر است و همین بر کل منتهی  
 صریح و واضح بهین صراط را معلوم و منهج نجات را منشور  
 نمودند و بیست و پنج سوره جمیع را از این شریعت  
 شیر داده پرورش فرمودند و در جمیع الواح و کتب  
 و الواح و صحت ذکر عهد و میثاق نمودند و ثابتین و

متمسکین را تحسین و تمجید فرمودند و متنزلترین را توبین  
 و تزییف بکند اندازد بجهت آئینه و تحریف بجهت آینه  
 نمودند و لوح سنده شداد که سنده صعود است نازل گشت  
 و در جمیع اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و  
 کثرت افتنان را واضح و مشهود فرمودند بعد با بر قلم  
 این کتاب همه مرقوم شد و لوح محفوظه مطابق مکتوب  
 و کل را به توجیه و انقیاد و اطاعت و اتباع با مر واضح  
 صریح امر فرمودند تا چون به این امتحان و افتنان  
 سنده شداد بموج آید نفسی به گردان نگیرد و مشد شرع  
 و حیران نشود و صراط مستقیم و سبزه قویم و نور مبین  
 موضوع و معین و محقق و منقسم باشد و مجال ایمنی  
 برای نفسی نماند و وحدانیت کلمه الهیه محفوظ ماند و

اختلافی حاصل نشود حال نوپوسانی چند پیدا شده  
 در تشریز مزمزه بنا که بسته اند و چون میگویند  
 از نفسی واضح نیز ذکر نمایند یکی گوید جمال مبارک عکرا  
 غنی فرمود احتیاجی باقی نگذاشت مقصد پیش  
 این است که بتمام منصوص احتیاجی نیست دیگری  
 گوید که عصمت محسوس در جهان مبارک بود و دیگر  
 کسی معصوم نیست مراد باطنش این است که من  
 اراده الله جائز الیقین است و دیگر میفرماید که در تمام  
 مبارک مقبول بود <sup>محسوس</sup> باشد بود یا وحی بکبریا و ازل  
 نمیشود که مردود گردد مقصد حقیقتش این است که  
 اگر منافعت رخسار کند و بنسبت استسار خیر  
 ندارد و از این قبیل اقوال در سراج چهار ترویج نمایند



و مقصد از این احوال کل نقض عهد و میثاق است  
 و این آن نفاق است که در جمیع الواح محبوب نفاق  
 خرواده است ای احتبای الهی بیدار باشید بیدار  
 هر گشت یار گردید هوشیار چه که امتحان و آفتان بسیار  
 شدید است و متنزل این در نهایت تدبیر و تدبیر  
 نظام هر کویند که ما اول شمس بمیثاق هستیم و در این  
 تیشه بر تیشه شجره عهد و میثاق زنده خراغ

هو الاهی

ای سرکش و شت و صحرادر سبیل الهی خوشا بحال  
 که با هم حق نداننی و بشکر اسم غلط ولایت میانی  
 خوشا بحال تو که سیران عبد القدر شستی و سرگردان  
 بیایان عشق سلطان امم تا توانی بهت کن و ما

جایان علی صحرای عهد و میثاق زنده خراغ

قوتی داری بکوش تا انتحاشی واضح و مشهود چون  
 نور آفتاب و تو کلی لایح چون سراج عالم تاب و بیا  
 چون منبع خطاب و قوتی چون مانند رب العالمات  
 باری جمیع ماس را بر شوی و رسوخ نام بر نهی  
 و میثاق الهی دلاله کن و بر مکتب پیرو  
 الوثقی هدایت نما چه که ارباب افتنان شدید است  
 شدید غشرب غریق غلطی و اما هر خواه شد بعضی  
 نفوس بآن جهات توجه نموده در سر زمره دارد  
 بر سر انار سیادت ملاحظه داشته که رخنه در عهد  
 و میثاق ننیزد ما ذن بفرآن صفحات نبویه  
 بسیار این ملاحظه لازم چه که ترا مردم راست  
 عهد و میثاق میکنند و البصاء حکمت رخ

ای یاران آنگی و دوستان حقیقی پروردگار عالمیان جمیع  
 کائنات را بفیض رحمانیت از کرم عدم بگینز وجود آورد و  
 از کثر غیب بجزوه شود هر حقیقتی از کائنات را بفصائل  
 و کلماتی که بمقتضی رتبه و موقع آن شئی است تخصیص داد  
 که آن منجماش و فصائل و کلمات سعادت ابدیه و جنبت  
 حقیقه آن شئی گردد و چون از آن خصائل و فصائل محروم  
 شود در اسفل جهیم و بعیر مشهور گردد پس معلوم و واضح  
 شد که صحن منزل و طرف کعبه را چون کل ریاضین بپزد  
 کلشن بهشت برین گردد و چون از این فیض خلیفیم محروم  
 شود و از این نعمتیم محروم گشت کلخن جهیم بعیر گردد و پس  
 عیاذلک سائر کائنات و الموجودات از جمله کمالات

حضرت مقدس انسانیت که این حضرت ملکوتی را حضرت  
 لاهوت بنضائیل و خصائص و خصائیل مشرق و ممتاز  
 فرموده است که عین اعیان موجودات است و روح  
 حقایق ممکنات از جمیع خصائص ملکوتی باین حقیقت  
 مقدسه عقل و بهوش است و عدل و انصاف از فیض  
 سرورش و این قوای الهیه باو عنایت شده که در عقل  
 مجری دارد نه مایل و معطل انگارد مثلاً عقل عنایت  
 شده است که در مبادی و عواقب امور بکثر تا قیاس  
 نماید و تأمل کند تا اعمال و افعال صحیح و سقیم را امتیاز دهد  
 و منکر و نافع را ادراک کند و بعمل و انصاف حرکت  
 نماید و منکر را ملت رحمن شود و مظلوم انوار رحمت حضرت  
 بزدان و این دو قوه قدسیه عقل و عدل و آیت کبری

رت متان است در این روزها خبر مکرر و حوادث  
 ظلم عظیم است که بر این حضرت شهریار کامل و خسرو  
 واقع از جمیع اطراف بواسطه روزنامه‌ها میرسد فی الحقیقه  
 باید جمیع ایران بلکه جمیع جهانیان بر این پادشاه کمال  
 افسوس بگزینند و ناله وزاری و بیقراری نمایند  
 اولاً آنکه مدت مدیدی بود که این پادشاه غیور زمام  
 امور را در کف کفایت خویش گرفته و بفریاد هر منطومی  
 از بیگانه و خویش رسیده در بدایت سلطنت زمام او  
 جمهور در دست صد در بود آنچه میخواستند برای خویش  
 مجری میشدند ولی مدت مدیدی بود که پادشاه  
 بنفس نفیس خویش بدادری میپرداخت و کمال  
 عدل و انصاف را مجری میفرمود در جمیع نواحی ایران

بفرايد مظلومان ميرسيد و در كل نقاط ممالك محروسه  
 مشتاك چشم ستم ديكان را باك مينود و بجا و بچاره  
 بود و ملاذ اواركان ثانياً انكه در دست چنين قوم  
 غداري مبتلا شد كه باين ظلم شديد جهان جاويد سپرد  
 بر مظلوميت مهر نفسي بايد كرست علي الخصوص چنين  
 سرور غمخوار عموم ثالثاً انكه ملت ايران در بين  
 جميع ملل رسوا و بدنام شد و اين بدنامي تا جهان  
 باقي در صفحات تاريخ عالم نقطه سياسي و رابعاً  
 انكه اين ظلم و ستم راجع به قدرتي است مختره در بين و اين  
 درندگي و بيايي راجع به قدرت و فتن در پس نفوس  
 جهول و بوفاست عواقب اين امور نيزند و لي بعض  
 هميشه با چشم شكبار در آتش حرق و انسو سري